



استاد محمد علی طاهری

بنیانگذار طب مکمل فرا درمانی و نویسنده کتاب انسان از منظری دیگر

● **قانون حرکت در سکون**

وقتی به آسمان نگاه می‌کنیم، در آن همه ستاره‌ها و اجرام سماوی را در آرامش و سکون کامل می‌بینیم و چون متوجه حرکت آن‌ها نیستیم، گمان می‌کنیم که هیچ مبدأ و مقصدی ندارند و یا این‌که همه به مقصد رسیده‌اند و عازم مقصد دیگری نیستند. گویا فقط وجود و حضور این اجزا مهم است و هدف از طراحی آن‌ها در «بودن» شان خلاصه می‌شود. زیرا بر حضور آن‌ها چنان آرامشی حکمفرما است که گویی نه آغازی بوده است و نه پایانی وجود خواهد داشت. این در حالی است که همواره هر یک از اجزای هستی را حرکتی آرام فرا گرفته است.

همه در جنبش و دائم در آرام

نه آغاز یکی پیدا، نه انجام (شبستری)

همه اجزای هستی در حالی حضور خود را در این محضر الهی اعلام می‌کنندکه برای آن‌ها «رفتن» به عنوان نشانه‌ای برای «بودن» است و پیام آرامش آن‌ها، غایت و نهایت هدف حضورشان در فضایی است که در آن «رسیدن» معنایی ندارد و بهانه‌ای بیش نیست.

هر پدیده‌ای در هستی برای انسان حامل پیامی است و پیامی که از حرکت آرام و بی‌انتهای اجرام سماوی و دیگر اجزای هستی می‌توان دریافت، درس زیستن در زمان حال حاضر است که به انسان عجول می‌آموزد همه چیز در همین لحظه جاری است و اگر بدانیم چگونه از هر لحظه بهره‌برداری کنیم، هر آن می‌تواند بهشت نقدی باشد.

از سوی دیگر، وقتی به اجزای کیهان نظاره‌ای دقیق تر داشته باشیم، به عکس ظاهر آرام‌آن‌ها، در دل هر یک، باشتاب و سرعت عظیمی رو به رو می‌شویم. به عبارتی دیگر، کیهان در واقعیت و ظاهر خود در سکون و در حقیقت و باطن خود در جنبش و شتاب است. ولی رفتار انسان با این ویژگی کتاب هستی (که کتاب الگوی راهنمای بشر است) مطابقتی ندارد. انسان در ظاهر چنان در جنبش و تکاپو است که گویی می‌خواهد دنیا را از جا بکند ولی در حقیقت کار مثبت قابل توجهی انجام نمی‌دهد و در باطن حرکت خود در سکون قرار دارد. برای انسان همراهی و هم‌فازی با هستی ضرورت دارد و باید از آن‌الگو بگیرد و هر جاکه تطابق لازم وجود نداشته باشد، به‌طور قطع مشکل آفرین خواهد بود.

یکی از تبعات زندگی مدرن همان ویژگی شتاب زدگی است که به دلیل عدم تطابق با قانون حرکت در سکون، نه تنها زمان و فلک را علیه انسان بر می‌انگیزد، به شکل‌های دیگری نیز انسان را با غضب الهی مواجه می‌کند.

غضب الهی به نحو قانونمند اعمال می‌شود و وقتی که قوانین طبیعی و رفتار صحیح نسبت به جهان هستی را رعایت

حرکت و تعادل در بسترتضاد

👉 قسمت بیستم

سری مقالات پیش – قسمت نهم

درمباحث‌پیشین، نظر بر آیات و نشانه‌های برآمده از حرکت درنظام هستی، به مطالعه قوانینی همچون قانون تغییر، قانون عدم تکرار و مانند و قانون اوج و حضیض دعوت شد. در مطلب حاضر با نگاه از زوایای دیگر، همچنان دروس مربوط به حرکت مرور می‌شود تا بتوان بخشی دیگر از اشکالات بینشی را شناسایی و آسیب شناسی کرد

جامعه‌ضرر ناشی از این سقوط را متحمل می‌شود. یکی از موارد پرداخت تاوان و غرامت سقوط فردی، از بین رفتن امنیت عمومی جامعه‌است. میزان جرایم در هر جامعه‌ای‌که از فرهنگ عمومی بالاتری برخوردار باشد، کمتر است و آن جامعه آسیب کمتری خواهد دید.

بنسی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار (سعدی)

با توجه به قانون تاثیر متقابل: ۱- اگر کسی بخواهد رشد

هیچ یک از اعمال انسان نیست که به‌طور محسوس و نامحسوس عکس‌العملی به دنبال نداشته باشد. اما بخشی از این پاسخ‌ها به‌طور فوری دریافت می‌شود: « والله ستریح الحِسَاب»

کند، باید به رشد دیگران کمک کند. (نظریه رشد جمعی و نجات جمعی)
۲- در صورتی‌که کسی‌به‌هر نحوی جلوی رشد دیگران را بگیرد و برای بالا رفتن خود، آن‌ها را به زیر کشیده، ازسلامت فرهنگی ساقط کند، خود نیز در نهایت متضرر شده، سقوط می‌کند و فرزندان و نوادگان و به‌طور کلی نسل بعدی و بازماندگان او همان‌گونه‌که هم‌اکنون ما در حال پرداخت تاوان اشتباهات و افعال کاری‌های نسل‌های قبلی خود هستیم، زیان ناشی از این خطای او را متحمل خواهند شد.

● **قانون عمل و عکس‌العمل**

در جهان هستی مادی، هر عملی، عکس‌العملی به همراه دارد. این قانون‌که «قانون عمل و عکس‌العمل» نام دارد، یکی از قوانین عالم تضاد است. در مورد انسان نیز این قانون صادق است؛ زیرا در مقابل هر یک از کارها و اندیشه‌های او واکنشی نهفته است که او را به نتیجه آن فکر یا عمل می‌رساند.

گر مراقب باشی و بیدار تو

بینی هر دم، پاسخ کردار تو

هین مراقب باش، گر دل بایدت

کز بی هر فعل، چیزی زایدت (مولانا)
جهان هستی مانند کوهی است که هر صدایی در آن با پژواکی (که به مبدأ خود بازمی‌گردد) همراه است. همچنین، می‌توان آن را به کشتزاری تشبیه کرد که اگر کسی در آن جو

حرکت جبّری (ذاتی) را می‌توان به حرکت قطاری تشبیه کرد که در مسیر ریلی از یک مبدأ شروع به حرکت کرده‌است و در مسیر مشخصی به مقصد می‌رسد؛ اما مسافرین قطار، در واکن‌ها به اختیار خود حرکت می‌کنند و در انجام فعالیت‌های مختلف مختار هستند

تکنیم، اتفاق می‌افتد. در حقیقت، غضب الهی، مجازاتی است که به‌طور طبیعی و در چارچوب قوانین الهی برای انسانی‌که در مقابل نظام هستی قرار می‌گیرد، رخ می‌دهد.

برای مثال، عدم رعایت بهینه مصرف اکسیژن جو باعث می‌شود که در فرایندی موجب ذوب شدن یخ‌های قطبی می‌شود، طوفانی‌عظیم نظیر طوفان نوح را به جریان درمی‌آوردکه غضب الهی ناشی از اشتباه انسان محسوب می‌شود. به بیان دیگر، غضب الهی بازتاب قانونمند و نتیجه اعمال منفی انسان است.

شتاب زدگی که انسان امروز را به شدت درگیر خود کرده است، تعادل ذهنی و روانی فرد را به هم می‌زند و در نهایت باعث بروز نارسایی‌هایی در جسم شده، عوارض جبران‌ناپذیری را به جامی‌گذارد. مشکلاتی مانند بی‌خوابی، استرس، سوء هاضمه و بسیاری دیگر از اختلالات و نارسایی‌هااز جمله این مشکلات هستند.

● **قانون تأثیر متقابل**

هر جزئی از کیهان بر همه اجزای دیگر اثر می‌گذارد و از آن‌ها اثر می‌پذیرد. این واقعیت در مورد انسان نیز صدق می‌کند. ما انسان‌ها بر یکدیگر و بر همه اجزای جهان هستی مادی اثر می‌گذاریم و به‌طور متقابل از آن‌ها اثر می‌پذیریم. هیچ ذره و یا موجودی نیست که از این «قانون تاثیر متقابل» مستثنی باشد و جهان هستی خود یک پیکر واحد است که بین همه اجزای آن رابطه‌ای دقیق برقرار است.
بینهایت اجزای مختلف وجود انسان نیز به عنوان یک جهان با یکدیگر در تأثیر متقابل قرار دارند. برای مثال، تمام سلول‌های بدن انسان با هم در ارتباط هستند. در صورت تأثیر متقابل مثبت، این سیستم بهترین راندمان را خواهد داشت و به محض آن‌که یک سلول از روند طبیعی خود خارج شود، صد تریلیون سلول دیگر در معرض خطر قرار می‌گیرند و به همین دلیل، نمی‌توان گفت که ارزش و تاثیر یک سلول در مقابل صد تریلیون سلول دیگر به‌طور کامل قابل اغماض است.

اگر یک سلول سرطانی شود، سایر سلول‌ها در معرض خطر متاستاز قرار می‌گیرند. یعنی روند خودتکثیری غیر طبیعی این سلول به سایر سلول‌ها انتقال پیدا می‌کند.

هر انسانی نیز همچون سلول‌های یک پیکر عظیم است که از مجموعه انسان‌ها شکل گرفته است. در این پیکر، باید هر کسی دیگری را رشد دهد تا بتواند تا تأثیر متقابل این رشد مثبت برخوردار شود. اگر حتی یکی از افراد جامعه تنزل کند، همه ناچیز را بپردازند. آقایی صبح به قصد انجام کار از منزل خارج می‌شود و در طول مسیر خود با فردی مشاخره لفظی پیدا می‌کند و آن فرد نیز به صورت دیگری باعث به هم ریختگی عصبی شخص دیگری می‌شود و این موج همین‌طور سلسله وار ادامه می‌یابد و شب‌که آن خانم یا آقا به خانه بر می‌گردد، امتداد همان موج را به‌طور نامحسوس و پنهان از افراد خانواده، همسایه، هم‌پیشا، دوستان و… در یافت می‌کند.

ادامه این موج حتی نسل بعد را فرا می‌گیرد و با انتقال آثار آن، آیندگان نیز باید غرامت این درگیری عصبی هرچند خیلی ناچیز را بپردازند.

مقالات

حرکت و تعادل در بسترتضاد

👉 قسمت بیستم

سری مقالات پیش – قسمت نهم

درمباحث‌پیشین، نظر بر آیات و نشانه‌های برآمده از حرکت درنظام هستی، به مطالعه قوانینی همچون قانون تغییر، قانون عدم تکرار و مانند و قانون اوج و حضیض دعوت شد. در مطلب حاضر با نگاه از زوایای دیگر از اشکالات بینشی را شناسایی و آسیب شناسی کرد

● **قانون پیوستگی**
بین اجزای هر مجموعه‌ای از هستی پیوستگی وجود دارد. به همین دلیل، شاهد پیوستگی زمانی و پیوستگی مکانی هستیم.

قانون پیوستگی در ماده و انرژی: نه تنها ماده و انرژی در پیوستگی کیهانی با یکدیگر قرار دارند، در نظام هستی جایگاه هر ذره در پیوستگی با سایر ذرات عالم هستی تعیین می‌شود. به نحوی‌که حذف هر جزئی، این نظام را دچار اختلال می‌کند.

اگر یک ذره را برگیزی از جای

خلل یابد همه عالم سراپای (شبستری)

هیچ یک از اعمال انسان نیست که به‌طور محسوس و نامحسوس عکس‌العملی به دنبال نداشته باشد. اما بخشی از این پاسخ‌ها به‌طور فوری دریافت می‌شود: « والله ستریح الحِسَاب»

قانون پیوستگی در زمان: وضعیت هر ذره در زمان حال، وابسته به گذشته آن و وضعیت آن در آینده، محصول وضعیت کنونی اش می‌باشد. در ضمن، شکل ظاهری آن نیز بسته به زمان متغیر است و در صورتی‌که زمان حذف شود، شکل آن نیز به‌کلی متفاوت با آن‌چه که هم‌اکنون دیده می‌شوند، مشاهده خواهد شد. زیرا بینهایت شکل آن‌که مربوط به زمان‌های مختلف است، بر هم انطباق می‌یابد و مجموع آن‌ها با هم دیده می‌شود. به عبارت دیگر، هر شی به‌خودی خود دارای بینهایت شکل و فرم است که بر اساس زمان از یکدیگر متمایز هستند؛ اما اگر برهم منطبق شوند، شکل و قیافه آن به‌طور کلی تغییر می‌یابد. چشم انسان تنها یک فریم از شیء (شکلی‌که مربوط به یک زمان است) را رویت می‌کند. در صورت حذف زمان، تصویری از کل جهان هستی را به نمایش می‌گذارد که در آن هر چیز همراه با منشأ آن دیده می‌شود و به این ترتیب، به‌شجره و یا درخت هستی دست می‌یابیم که در آن، همه مخلوقات با یکدیگر در یک ریشه مشترک هستند. این شجره، تصویری از منظر فوق زمان، از پیکر واحد هستی است.

هر ذره‌ای هم محصول وجود لحظه ماقبل خود و هم منشأ وجود خود در لحظه بعد است. در عین حال، در پیوستگی با سایر ذرات قرار دارد. انسان نیز به عنوان عضوی از مجموعه هستی نمی‌تواند خود را از نسبت با زمان و مکان جدا کند زیرا وجود او محصول روندی است که در طول تاریخ طی شده‌است. یعنی انسان امروز، ازانسان‌های نخستین جدا نیست و طی روندی طولانی از آن وضعیت در موقعیت فعلی قرار گرفته‌است. انسان در سیر حرکت خود که منجر به رسیدن به بلوغ فکری و درونی او گردیده، از مراحل متعددی گذشته است درست مانند مراحل زندگی یک انسان از انعقاد نطفه تا تولد و مرگ، او هم دارای دوره نطفگی، جنینی، نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و کهن سالی بوده است که در هر مرحله درست مانند یک انسان همان خصوصیت مخصوص آن دوران را داشته است.

برای مثال، همان‌گونه‌که فرد در دوران نوزادی دارای عقل نیست و از قدرت تشخیص برخوردار نبوده، فقط بر اساس گزینه عمل می‌کند، بشر نیز در دوره نوزادی خود فاقد عقل به مفهوم امروزی بوده، نوعی زندگی در حد حیات حیوانی داشته است و زمان بسیار زیادی برای گذر از این دوره سپری کرده است. دوران کودکی مصادف است با فعال شدن عقل که در این دوره، کودک به تدریج پیرامون خود را شناخته، خود را کشف می‌کند. اما در این مرحله، کودک هنوز با دنیای عشق آشنا نیست. بشر نیز در دوران کودکی خود، به مقدمه تعقل دست یافته، موفق به ساخت، کشف و به‌کاربردن ابزار و تامین پوشاک، غذا، مسکن و… برای استمرار حیات خود شده، به این ترتیب پا به عرصه «عصر عقل» بشریت گذاشته‌است. در چنین عصری به‌طور قطع هنوز آشنایی با عشق و تبعات آن وجود ندارد. برای مثال، در «عصر عقل» یا دوران کودکی بشر، ذوق شاعری ظهوری نداشته است و او درست مانند یک کودک فقط برای کشف پیرامون خود، بیان منظورها و رفع نیازهای اولیه زندگی تلاش می‌کرده‌است. همان‌گونه‌که در مورد یک انسان آثار ذوق و بروز آن در

دانش انسان و آن‌چه او به فهم آن نایل می‌شود به واسطه وجود تضاد است و در صورتی‌که حقیقتی مشمول تضاد نباشد، به‌طور قطع از درک آن عاجز است

دوره نوجوانی آشکار می‌شود و در این دوره است که او با عشق آشنا شده، آثار ذوق را بروز می‌دهد، بشریت نیز در دوره نوجوانی خود به مجموعه تجارب مربوط به حوزه عشق دست می‌یابد. اما بدون آن‌که در این دوره بتواند نتیجه چنین تجاربی را تجزیه و تحلیل کند، فقط آن‌ها را به صورت خام و کور تجربه می‌کند و منظور از آن‌ها را نمی‌فهمد.

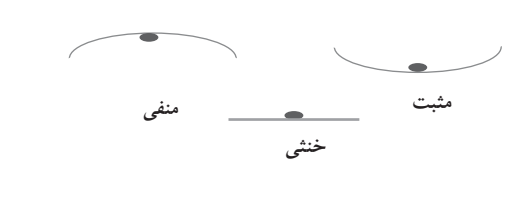
بشر در دوره جوانی خود توانسته است عشق و تبعات آن را به‌طور کامل درک کند و در این دوران رمانتیک، بیشترین آثار ادبی و رمانتیک و ذوقی انسان بروز یافته‌است. و اما دورانی که هم‌اکنون بشر سپری می‌کند، دوره ی



یکی از مشکلات بینشی، عدم شناخت، فهم و درک «قانون جبر» است. به عبارتی همه قوانین هستی جلوه‌ای از جبر الهی است که خود به اختیار انسان معنا می‌دهد و این پرسش انسان که چرا باید در جهتی تعیین شده حرکت کرد (پرسش درباره جبر در حرکت ذاتی)، ناشی از نا آگاهی از نقش انسان و اهمیت آن در طول مسیر است که کیفیت و چگونگی حرکت را تعیین می‌کند. بنابراین، عدم بینش درست نسبت به قانون جبر نیز، موجب تضاد با خداوند و هستی، خود و دیگران شده. به همین دلیل، یکی از عوامل بیماری زا برای انسان است.

● **قانون تعادل**

با وجود تغییر بد به دم جهان هستی، بر اساس روابط معین و تعریف شده اجزا با یکدیگر، در هر بخشی، تعادلی لحظه‌ای وجود دارد. هر جزئی به نوبه خود در ایجاد این تعادل نقش دارد



و در این تعادل نمی‌توان نقش هیچ ذره‌ای را نادیده گرفت. اما در کل، سه نوع تعادل وجود دارد:

- تعادل استاتیک منفی**
- تعادل استاتیک خنثی**
- تعادل استاتیک مثبت**

در حالت استاتیک منفی، اگر شیء از تعادل خارج شود، دیگر به تعادل در وضعیت قبل بر نمی‌گردد. در حالت استاتیک خنثی، شیء به هر طرف حرکت کند، در همان راستا به حرکت ادامه می‌دهد و بسته به این‌که عامل محرک جهت آن را به کدام سو تغییر دهد، در وضعیت جدید به تعادل می‌رسد ودر حالت استاتیک مثبت اگر شیء از تعادل خارج شود، حتماً دوباره به تعادل در وضعیت پیشین بازمی‌گردد.

در اشیاء تعادل مطلق وجود ندارد و هر چیزی در معرض لغزش و عدم تعادل است. در تعادل دینامیک نیز سه حالت منفی، خنثی و مثبت وجود دارد.

در هر طراحی انواع این تعادل‌ها در نظر گرفته می‌شود. بهترین طراحی هر وسیله متحرکی به گونه‌ای است که آن وسیله بتواند خود به‌خود به تعادل برسد.

برای مثال، یک هواپیما در معرض عواملی است که آن را از تعادل خارج می‌کند. بنابراین، باید طراحی آن به نحوی باشد که خود به خود به حالت تعادل بازم‌گردد. در موضوع تعالی انسان نیز باید خطاپذیری او را لحاظ کرد و ارتکاب خطا را به منزله سقوط کامل ندانست.

اگر کسی با خطایی به‌گمراهی می‌بازگشتی دچار شود، در وضعیت استاتیک منفی قرار داشته‌است و اگر چنان‌نا آگاه باشد که به ترغیب به هر راهی می‌اندیشه به آن راه کشیده شود، در حالت استاتیک خنثی قرار دارد. اما بهترین حالت، قرار گرفتن در وضعیت استاتیک مثبت است.

در این وضعیت، امکان دارد که هر لحظه خطایی صورت پذیرد؛ اما فرد بعد از هر بار دور شدن از محور ثبات (پس از هر لغزش احتمالی) دوباره در تعادل (در مسیر اصلی کمال جوانیه خود) قرار می‌گیرد و هیچ عاملی نمی‌تواند تعادل کلی او را سلب کند.

در جهت رسیدن به این تعادل لازم است که ابتدا خطا پذیر بودن خود را بپذیریم و سپس در صورت لغزش، بی توجه به القائات شیطانی که ما را از بازگشت به وضعیت تعادل نا امید می‌کند، به مسیر اصلی (تعادل مطلوب) بازم‌گردیم. نکته مهم این است که دامنه لغزش می‌تواند محدود شود و ثبات بیشتر را تضمین کند.اما غفلت از اصول مربوط به قانون تعادل، باعث قضاوت نادرست، نا امیدی، سرخوردگی و گمراهی می‌شود و همچون ضعف بینشی در مورد قوانین دیگر هستی در نهایت، موجب بیماری ناشی از تضاد خواهد شد.

